

## گفتگو در باب شخصیت علمی و اخلاقی استاد محمدتقی جعفری

اشاره: آنچه که پس از این مطالعه می‌فرمایید گفتگویی است که سروش اندیشه به جهت نکوداشت سالگرد رحلت مرحوم استاد محمدتقی جعفری با حضور اساتید محترم آقایان منوچهر صدوقی سها و سیدیحیی یثربی برگزار کرده است و کوشش شده است در این فرصت محدود پاره‌ای از ویژگیهای اخلاقی و علمی استاد توأم با برخی از آراء ایشان بررسی و تحلیل شود.

سروش اندیشه: من در ابتدای صحبت، یاد و خاطره استاد عزیز، مرحوم علامه محمدتقی جعفری را گرامی می‌دارم و امیدوار هستم در حد توان بتوانیم رهروان خوبی باشیم برای پیمودن راه و هدف ایشان که همان اعتلای کلمة‌الله، است. اما برای آغاز بحث، به نظر می‌رسد که میهمانان محترم، با توجه به آشنایی و اشرافی که نسبت به شخصیت علمی و اخلاقی مرحوم استاد دارند و همینطور با آگاهی از سخنانی که تاکنون در باب شخصیت ایشان نوشته و گفته شده است به ما این امکان را بدهند که امروز، مطالبی درباره منش اخلاقی و علمی و افکار و اندیشه‌های آن عزیز بشنویم که تاکنون یا نشنیده‌ایم یا کمتر شنیده‌ایم و باید بهتر و بیشتر به آن‌ها توجه کنیم. در همین راستا پیشنهاد می‌کنم اساتید محترم بحث را با ذکر نکاتی در باب ویژگی‌های علمی و سپس اخلاقی شخصیت مرحوم استاد جعفری آغاز کنند و بعداً آرام، آرام بحث را به طرف بررسی برخی از آراء و افکار ایشان، سوق دهند. از جناب آقای دکتر یثربی، تقاضا می‌کنم صحبت را آغاز کنند.

یثربی: من در مورد بحثهای مختلفی که می‌شود راجع به مرحوم استاد جعفری ذکرکرد این مطلب را در اولویت قرار دادم که اندکی در مورد ویژگی سخنرانی ایشان، سخن بگویم. چون ایشان علاوه بر اینکه چهره نمونه علمی بود یک چهره عمومی از جهت نحوه سخنرانی نیز در جامعه داشت و عموم مردم، ایشان را به جهت همین سخنرانی‌هایش می‌شناختند.

من خودم بدون اغراق شاید از حدود پنجاه سال پیش یعنی از همان ابتدای طلبگی ام یکی از کسانی بودم که شیفته سخنرانی ایشان بودم و کلاً علاقه مند بودم که در محضر کسانی بنشینم که هم خوب حرف می‌زنند و هم حرف خوب می‌زنند و استاد جعفری یکی از این قبیل افراد بودند. من برای بررسی امتیاز سخنرانی ایشان، مایلم سخنرانی ایشان را با سخنرانی دو نفر دیگر مقایسه کنم. یکی سخنرانی مرحوم فلسفی و دیگری سخنرانی مرحوم دکتر شریعتی. تأکید می‌کنم بدون اینکه بخواهم این بزرگواران را از لحاظ علمی با هم مقایسه کنم، می‌خواهم از جهت نحوه سخنرانی آنها را با هم قیاس کنم.

در این پنجاه سال اخیر می‌توانم از سه سخنرانی پرجاذبه نام ببرم که عبارتند از سخنرانی مرحوم آقای فلسفی، سخنرانی مرحوم شریعتی و سخنرانی مرحوم آقای جعفری. اما آنچه را که مبنای مقایسه قرار می‌دهم، عنصر محبوبیت است. محبوبیت مرحوم فلسفی بیشتر از این جهت بوده که موعظه‌های دینی را منسجم و خوب ادا می‌کرد و با تین صدای مناسب و حرکات مناسب خاص خودش، صحنه‌ها را زنده می‌کرد و تجسم می‌بخشید و به همین جهت یک راوی صرف نبود و گاهی مطالب خودش را با یک نمونه‌های زنده‌ای از مطبوعات و جریان‌های سیاسی داخلی و خارجی روز، مستند می‌کرد. علاوه بر اینها یکی دیگر از عوامل محبوبیت و جاذبه سخنرانی‌های مرحوم فلسفی روضه‌های خوبی بود که در پایان موعظه‌هایش، معمولاً چندبیتی می‌خواند که من هنوز برخی از آن اشعار و ابیات را که ایشان می‌خواند را حفظ کرده‌ام و به یاد دارم مثل این که در شب شام غریبان می‌گفت:

نکوتر بتاب امشب ای روی ماه      که روشن کنی روی این بزم‌گاه  
حریفان به یکدیگر آمیختند      صراحی شکستند قحح ریختند

این یک تیپ سخنرانی بود با مجموعه عوامل جاذبه‌بخشی که در سخنرانی ایشان بود. اما مرحوم دکتر شریعتی، نحوه سخنرانی و عوامل جاذبه‌بخش به سخنانش، کلاً با مرحوم فلسفی تفاوت داشت. مرحوم شریعتی جاذبه سخنرانی‌هایش را مرهون جو سیاسی - اجتماعی جامعه بود. یعنی با همان حال و هوا اگر می‌آمد همان بحث‌های آقای فلسفی را بیان می‌کرد شاید هیچ موقعیتی پیدا نمی‌کرد. اما چون در جوی وارد معرکه شده بود که هر که انتقاد می‌کرد جاذبه پیدا می‌کرد هر که تند حمله می‌کرد جاذبه پیدا می‌کرد و این شرایط معمول کشورهای جهان سوم است که اوج آن را در آستانه قبل از انقلاب داشتیم. مثلاً ایشان تشیع علوی و تشیع صفوی را به طناب مبارزه و سیاست گره می‌زد و البته این کار ایشان در میان جوانان، طالب فراوان داشت.

ولی مرحوم استاد جعفری هیچ کدام از عوامل جاذبه مرحوم شریعتی و مرحوم فلسفی را نداشت یعنی ایشان نه از جو سیاسی و اجتماعی بهره می‌گرفت تا جاذبه‌ای ایجاد کند و نه نحوه تکلم و استنادات روزانه در سخنرانی، و روضه‌خوانی مرحوم فلسفی را داشت. ایشان ویژگی‌های خاص اخلاقی‌ای داشت که حکایت از آن صفا و خلوص باطنی می‌کرد



و بگونه‌ای شاید بتوان گفت اساساً از کار سیاسی و اینکه مرد سیاسی ظاهری تلقی شود پرهیز می‌کرد گرچه به معنی عمیق سیاست آدمی بود که به سیاست کاملاً توجه داشت.

خوب است که در همین زمینه که ایشان از سیاسی‌کاری ظاهری پرهیز می‌کرد خاطره‌ای را نقل کنم. وقتی که من در دانشگاه تبریز در گروه فلسفه بودم به مناسبت بزرگداشت علامه طباطبایی، برای سخنرانی از مرحوم استاد جعفری دعوت کردیم و روز آخر برای اختتامیه قرار بود که ایشان سخنرانی کند. ایشان چند روز قبل به تبریز آمده بودند و مستقر شده بودند روز موعود سالن سخنرانی پر از جمعیت شده بود و من دو بار ماشین به دنبال ایشان فرستادم ولی ایشان نیامدند و گفتند استاد جعفری می‌گوید به فلانی بگویید خودش بیاید. من گفتم یعنی چه؟ با یک پیکان قراضه‌ای که داشتم سوار شدم و رفتم دنبال ایشان وقتی خدمتشان رسیدم بعد از سلام و احوال‌پرسی به من گفت، فلانی تو چرا ماشین آرم‌دار دانشگاه را دنبال من فرستادی تا به سخنرانی بیایم. بگذار من، من باشم و من را با اسکورت و تشریفات استقبال و بدرقه نکنید. الان که خودت آمدی با همین ماشین معمولی و بدون آرم آمدی از شما تشکر می‌کنم و با اشتیاق هم می‌آیم. ملاحظه بفرمایید، ایشان این خاصیت را نداشت که سرش را از پنجره سیاست (چه سیاسیون موافق چه مخالف) بیرون بیاورد تا با آدا و اطوارهای سیاسی و مسئولیتی این جناح و آن جناح و طرفدارانشان، دورش را بگیرند، او اساساً احتیاج نداشت که دیگران را نردبان مطرح کردن خودش و ترقی خودش قرار دهد. خلاصه کلام، آقای جعفری مثل آقای فلسفی نبود که مثلاً روایتی را مطرح کنند و با مثال‌های عینی و با یک سطح علمی که عموم مردم هم متوجه بشوند سخنرانی کنند چون سخنرانی‌های آقای جعفری فنی و علمی بود به همین خاطر من مانده‌ام که واقعاً این جاذبه سخنرانی مرحوم استاد جعفری پس برای چه بود؟ در سخنرانی و ایجاد جاذبه نه استفاده از روایت بد است نه استفاده از سیاست نه روضه‌خوانی آخر سخنرانی بد است نه آتشین و با شور و هیجان سخنرانی کردن ولی می‌خواهم بگویم آن عوامل که باعث جذابیت سخنرانی آن دو نفر می‌شد به هیچ وجه در سخنرانی ایشان نبود با این حال ایشان یک مقبولیت عام داشت که باور بفرمایید هیچکدام از آن دو بزرگوار این مقبولیت عام و گسترده که هم عوام و هم خواص به آنها توجه کنند نداشتند. شاید دانشگاهی‌ها بیشتر به سخنرانی مرحوم شریعتی توجه می‌کردند و توده مردم هم به سخنرانی مرحوم فلسفی عنایت داشتند اما هم توده مردم و هم جوانان تحصیلکرده و دانشگاهی به آقای جعفری علاقه و اقبال خاصی داشتند و به همین جهت است که می‌گویم ایشان یک مقبولیت عام داشت که آن دو بزرگوار نداشتند. شما فقط اواخر عمر ایشان را نگاه نکنید ایشان زمانی مشهور بودند و سخنرانی‌های پرجاذبه داشتند که به لحاظ سنی خیلی جوان بودند همان زمان‌ها در اکثر سخنرانی‌ها مشکل، مشکل شنونده بود که نگران بودند کمتر کسی به سالن بیاید یا سالن پر نشود اما در سخنرانی‌های استاد جعفری از همان دوران جوانی ایشان که من حضور داشتم،

مشکل، مشکل گنجایش سالن بود که آیا این همه جمعیت که می‌آید، سالن سخنرانی گنجایش پذیرش آنها را دارد یا خیر؟  
سروش اندیشه: عذر می‌خواهم جنابعالی بیشتر جهات سلبی را توضیح دادید که مرحوم استاد جعفری ویژگی‌های آن دو نفر دیگر را نداشتند با اینکه در عین حال سخنرانی‌های پرجاذبه‌ای داشتند ولی جهت ایجابی اینکه چرا ایشان دارای این جاذبه بودند و عوامل آن جاذبه چه بود را بیان نکردید.

یثربی: حافظ یک بیتی دارد با این مضمون که:

دلبر آن نیست که مویی و میانی دارد      بنده طلعت آن باش که آبی دارد

معمولاً زیبایی ظاهری و جاذبه برانگیز به همین چشم و زلف و کمر و قد و بالا است ولی اصطلاح «آن» چیزی است که غیر از این عوامل ظاهر، باعث جاذبه‌دار شدن می‌شود. یعنی این جاذبه با عوامل محسوس قابل توجیه نیست. به گمان من مرحوم جعفری همان «آن» را داشت یعنی با عوامل صوری که مثلاً در مورد آن نفر گفتیم نمی‌شود علت جاذبیت مرحوم استاد جعفری را بیان کرد، همین نکته را که شما در سؤال پرسیدید من هم که داشتم ویژگی استاد جعفری را توضیح می‌دادم به آن توجه‌ام جلب شد که بالاخره پس علت جاذبه آقای جعفری آن چیزها نبود پس چه بود؟ به نظر من اگر بخواهم به اجمال چیزی بگویم یکی همان صفا و خلوصی بود که در سراسر وجود ایشان به چشم می‌خورد و این صفا حتی در ظاهر ایشان از عمامه گذاشتن تا راه رفتن و عبا و قبا و جنس لباس و کفش ایشان نفوذ و ظهور داشت. بعد لهجه شیرین و زبان خوشی که داشت و بعد همان جامعیتی که در افکار ایشان بود و باعث می‌شد تا عالم و عامی علاقه‌مند به سخنرانی و سخنان ایشان باشند.

صدوقی‌سها: من این مطلبی را که می‌خواهم بگویم از زبان خانم مرحوم استاد مطهری شنیدم که می‌گفتند، هر وقت سخنرانی استاد جعفری از تلویزیون پخش می‌شد آقای مطهری می‌آمدند جلوی تلویزیون و با دقت تمام گوش می‌دادند و می‌گفتند ما به مردم علم و دانش می‌دهیم ایشان به مردم روح می‌دهند. این نکته‌ای بود که به خاطر آمد و دریغ آمد که ذکر نکنم.

سروش اندیشه: من تصور می‌کنم هر عالم دینی آشنا به مسائل زمان برای اینکه بتواند واقعاً و عمیقاً در جامعه خودش تأثیرگذار باشد و نقشی در هدایت و روشنی بخشیدن به مردم و گره‌گشایی از معضلات فکری و علمی و دینی جوانانش داشته باشد. لازم است که شاخصه‌ها و ویژگی‌های متعددی داشته باشد بر همین اساس اگر بخواهیم استاد را در کانون این ویژگی‌ها تعریف کنیم چه تحلیلی از ایشان می‌توانیم ارائه کنیم؟

صدوقی‌سها: من گمان می‌کنم که اگر از همین جنبه فلسفی آغاز کنم بهتر است. ما متأسفانه در این اواخر در ایران فیلسوفی به معنای دلالت مطابقی فیلسوف نداریم. استاد فلسفه



داریم ولی فیلسوفی که واقعاً متفکر باشد و نظام فلسفی، تأسیس کند یا بنده سراغ ندارم یا اینکه واقعاً نیست. البته این سخن هیچ گونه جسارت به مقام شاخص بزرگان نباید تلقی شود چرا که استادی فلسفه هم خودش شأن بسیار بسیار عظیمی دارد که به راحتی برای افراد فراهم نمی‌شود. من فکر می‌کنم که یک خصوصیت عمده مرحوم آقای جعفری این بود که ایشان ذاتاً متفکر بود و این مطلبی است که در میان افراد خیلی کم دیده می‌شود. برای اینکه اغراق‌گویی و مجامله نشود این را عرض می‌کنم، ممکن است ایشان به عنوان یک استاد خوب فلسفه که مثلاً اسفار تدریس کند در تراز دیگر مدرسان اسفار، قابل طرح نباشد. ولی این خصوصیت به گمان من شاید منحصر به ایشان بود که ایشان شخصاً و ذاتاً متفکر بودند و این نکته بسیار بااهمیتی در مورد شخصیت ایشان است که قابل طرح است. من ادعا نمی‌کنم و نمی‌شود ادعا کرد که ایشان مجموعه فلسفی تأسیس کرده‌اند. مطلقاً اینطور نیست ولی ایشان بالذات متفکر بودند من از مرحوم آیت‌اله آقاسیدابوالفضل زنجانی نقل می‌کنم که ایشان قبل از فوت آقای جعفری می‌گفتند که ما دو محقق داشتیم یا داریم یکی مرحوم آقای مطهری و دیگری آقای جعفری - که البته آن زمان مرحوم استاد جعفری در قید حیات بودند - و من تصور می‌کنم این سخن ایشان ناظر به همان جنبه تفکر آقای جعفری بود.

سروش اندیشه: جناب استاد صدوقی‌سها با توجه به اینکه حضرتعالی داماد آن مرحوم هم هستید و طبیعتاً خاطرات اخلاقی و علمی بیشتری از ایشان دارید لطفاً اگر به لحاظ اخلاقی و رفتاری مطالبی در این زمینه به یاد دارید بیان فرمایید.

صدوقی‌سها: مطلب که از این جهت فراوان است اما یکی از آن مطالب این است که تابستانی بود که اوایل شب، بنده وارد منزل ایشان شدم، دیدم که در منزل ایشان با یک حالت هیجانی، رفت و آمد زیاد است. پرسش کردم، معلوم شد که یک دختری از قرچک از منزلشان فرار کرده و به تهران آمده است و رسیده به جلوی یکی از دکه‌های روزنامه‌فروشی و یکی از دخترهای مرحوم آقای جعفری هم جلوی آن روزنامه‌فروشی بوده و آن دختر فراری از دختر آقای جعفری پرسیده که می‌خواهم بروم مجله زن روز چگونه باید بروم؟ و خلاصه ایشان ماجرای فرار خودشان از خانه‌اش را برای دختر آقای جعفری شرح می‌دهد و دختر ایشان هم آن دختر فراری را به منزل می‌آورند. در منزل آقای جعفری، مقداری به ایشان رسیدگی می‌شود و آن شب قرار بود که دختر را به منزل خودش در قرچک برگردانند من هم یک ماشینی داشتم و قرار شد با ماشین بنده آن دختر را به منزلش ببریم. آماده شدیم برویم که آقای جعفری گفت من هم می‌آیم. برای من خیلی جالب بود. با هم سوار شدیم و به منزل آن دختر رفتیم و ایشان دختر را به دست پدرش سپرد و یادم است که آقای جعفری گفتند اگر ازدواجی برای این دختر پیش آمد من را هم خبر کنید شاید بتوانم در تهیه جهازش کمک کنم. از این قبیل خاطرات فراوان است که من به همین مقدار اکتفا می‌کنم.

سروش اندیشه: اگر اجازه بفرمایید بحث را پس از این مقداری معطوف به دیدگاههای علمی ایشان کنیم. به نظر می‌رسد که وقتی که یک نگاه کلی به مجموع آثار استاد می‌افکنیم خصوصاً در دو اثر برجسته ایشان یعنی تفسیر نهج البلاغه و تفسیر مثنوی و همچنین بر اساس اظهارات خود ایشان، مهمترین خط سیر فکری ایشان مربوط به مباحث هستی‌شناسی و انسان‌شناسی است اما نکته جالب در افکار ایشان این است که نگاه هستی‌شناسی و انسان‌شناسی ایشان با نگاه معمول و مرسوم فیلسوفان پیشین و حتی معاصرین تفاوت جدی دارد. شما فی‌المثل به هستی‌شناسی و انسان‌شناسی ابن‌سینا نگاه کنید به هستی‌شناسی و انسان‌شناسی ملاصدرا نگاه کنید و حتی انسان‌شناسی و هستی‌شناسی پیروان فلسفه صدرایی در دوران معاصر خودمان نگاه کنید. در این نگاههای فلسفی ابن‌سینا و ملاصدرايي که تا زمان معاصر در فلسفه‌های ما رواج دارد خصوصاً در بخش انسان‌شناسی آنها حیثیت‌های فردی و اجتماعی و ساحت‌های علمی تجربی، فرهنگی، سیاسی، روانشناختی و جامعه‌شناختی امروزین کاملاً غایب است اما نگاه آقای جعفری به حوزه انسان‌شناسی و هستی‌شناسی نگاه تازه‌ای است که اولین بار ایشان در کتاب سه‌جلدی ارتباط انسان و جهان، این نگرش را مطرح کردند خلاصه ایشان در هستی‌شناسی و انسان‌شناسی خود را محصور و محدود به نگاه ارسطویی و ابن‌سینایی و صدرایی نکردند و عملاً تفکر خود را از آن فضا خارج کردند.

یثربی: من اولین کتابی که از استاد جعفری خریدم همین کتاب ارتباط انسان و جهان بود. شاید در آن موقع من ۲۱ یا ۲۲ سال بیشتر نداشتم وقتی این کتاب را خریدم و نگاه کردم با این امید و پیش‌زمینه فکری خریدم که مثلاً کتاب با تعریف وجود و اصالت وجود و این مطالب رایج در فلسفه اسلامی شروع شود اما دیدم که این کتاب اساساً چیز دیگری است. مثل آدمی که یک عمر به خواندن غزل عادت کرده است یکباره یک شعر نو خیلی خوب را در اختیارش بگذارند، این شعر خیلی عالی است اما به خاطر نو بودنش و قالب و شکلش و محتوایش شاید تصور شود که این شعر معنا ندارد و اگر جسارت نباشد اصلاً به درد نمی‌خورد. من چنین حالتی را داشتم وقتی آن کتاب را دیدم و متعجب شدم که این چه جور کتابی است؟ اما فکر می‌کنم شاید اگر این جامعه ما یک ذره در مسائل فکری جدیت داشت، تفکر استاد جعفری سرآغازی بود برای یک کاری که من الان به دنبال آن هستم. الان من این کتابهایی که در فلسفه نوشته شده است را می‌بینم. معتقدم اینها با این شروع و ختم‌هایی که در مباحث فلسفی دارند این، فلسفه نیست ولی می‌تواند عرفان باشد. همین اسفار و همین بدایه و نهایه را نگاه کنید، اینها واقعاً فلسفه نیست مثل ریاضی و فیزیک، فلسفه هم زبان عموم اهل فن است اما مثلاً این وحدت شخصی وجودی که مطرح می‌شود یک چیزی نیست که در یک فرمول و قاعده تنظیم شود و تعریف و تبیین مشخصی داشته باشد. هر مقدار هم تبیینش کنی باز تعریفش نیست. ما باید فلسفه را یک جور دیگری شروع کنیم یعنی همان کاری که دکارت در غرب کرد.



دکارت با افکار ارسطو و آگوستین کاملاً آشنا بود اما گویی اصلاً ارسطو و آگوستین را ندیده و نمی‌شناسد. دکارت یک راه جدیدی باز کرد و این راه جدید راهی است که ما الان باید در تفکر فلسفی خودمان آن را باز کنیم من خودم در این زمینه در باب معرفت‌شناسی دیدگاهی دارم که آن را در کتاب از یقین تا یقین مطرح کردم و مطالبم را هم در یک جمع علمی در قم چندین مرتبه در قالب جلسات نقد ارایه کرده‌ام. به گمان بنده استاد جعفری یک راه جدیدی را از این قبیل که من اشاره کردم به آن نیاز داریم آغاز کرده بود. و ما بالاخره آخرش هم باید این راه را طی کنیم. در روزگار ما، ما کجا حتی یک حکیم داریم که سر به گریبان تفکر فرو برده باشد. اساتید دانشگاه ما بگونه‌ای هستند که منتظر هستند ببینند کجا برایشان درس و کلاس می‌گذارند یا پایان‌نامه‌ای را به ایشان واگذار می‌کنند تا بروند آنجا و مشغول شوند. این هم نوعی خرید و فروش است فقط شکل و شعبه‌اش فرق می‌کند در مسائل اقتصادی کالا از طریق مغازه‌ها خرید و فروش می‌شود در اینجا درس و مدرک، خرید و فروش می‌شود.

آقای جعفری آدمی بود که تن به مشغله‌ها و گرفتاری‌های مادی نداد و خودش را وقف تفکر و اندیشه کرد، و خدا هم اداره‌اش کرد. من نمی‌گویم کار ایشان بی‌نقص و عالی بود ولی خودش را وقف علم و تفکر کرده بود و مقلد پیشینیان هم نبود. من نمی‌گویم ایشان شاهکار کرده بود اما راهی را آغاز کرده بود شما فکر می‌کنید برای شروع و آغاز یک راه ما به زمان احتیاج نداریم؟ شما فکر می‌کنید برای خروج از فضای طبیعیات ارسطویی به فیزیک نیوتونی یک سال و ده سال فاصله زمانی لازم است؟ چندین قرن لازم است که بگذرد اما متأسفانه ما این حرکتها را در جای خودش قدر نمی‌نهییم و هر گاه هم که قدر و احترام این گام‌های اول را به جا آورده‌ایم. گام اول را گام آخر می‌پنداریم. همان طور که در مورد ابن‌سینا این کار را کردیم. فلسفه مشایی ابن‌سینا، اولین گام فلسفه مشاء در فرهنگ اسلامی است که باید بعد از آن هزاران گام برمی‌داشتیم اما فلسفه مشاء ابن‌سینا که اولین گام بود شد آخرین گام در فلسفه مشاء. با فلسفه اشراق سهروردی هم همین برخورد را کردیم و با عرفان ابن‌عربی هم همین طور کردیم. به قول شمس تبریزی یک آدمی نیست به ما بگوید که آنها مردان روزگار و زمان خودشان بودند و حرف خودشان را نیز زدند شما هم که مردان این روزگارید چه حرفی برای گفتن دارید؟ استاد جعفری سعی می‌کرد هم مرد روزگار خودش باشد و هم سعی می‌کرد به نوبه خودش، حرف خودش را بزند. اینها واقعاً برای ما مغنم بودند. من در اینجا قصد تعارف نسبت به ایشان ندارم به هنگام نقد آرای ایشان هم، افکار ایشان را نقد می‌کنم و حتی در زمان خودشان نگاه نقادی هم به افکار ایشان داشتم. الان خاطره‌ای از یک نقد از افکار ایشان به یاد آمد که خیلی برای من جالب بود. ایشان یک سخنرانی داشتند در باب علیت که من هم در آن سخنرانی حضور داشتم. بعد از سخنرانی با یکی از دوستان که درباره سخنرانی آقای جعفری صحبت می‌کردیم، نقدهایی را بیان کردم

و در انتهای سخنم هم گفتم که بالاخره نفهمیدیم دیدگاه ایشان (یعنی آقای جعفری) در باب علیت چیست؟ این مطلب آخر را این شنونده در همانجا به آقای جعفری انتقال داده بود که فلانی گفته است بالاخره ما نفهمیدیم دیدگاه آقای جعفری در باب علیت چیست؟ مرحوم استاد جعفری خندیده بود و با یک لطافتی گفتند که ما خودمان هم نفهمیدیم که حرف جعفری در باب علیت چیست چه رسد به دیگران. ملاحظه بفرمایید روح آدمی چقدر باید پاک و بی غل و غش باشد که به جای آنکه بعد از شنیدن آن حرف بخواهد موضع بگیرد و چیزی بگوید به همین سادگی و پاکی و لطافت آن تعریفی را که در باره نظر ایشان بیان شده بشنوند و از آن عبور کنند.

**صدوقی سها:** من به عنوان یک طلبه کوچک با آقای جعفری، اختلاف نظر زیادی دارم به خودشان هم عرض می‌کردم ولی همانطور که آقای دکتر یثربی فرمودند به زعم بنده بزرگترین مشخصه ایشان این بود که آقای جعفری در مقام تفکر، خودش بود. متأسفانه نوعاً اهل علم خودشان نیستند. من می‌توانم اسفار بدست بگیرم و شفاء را هم تدریس کنم ولی در همه این احوال، خودم نیستم. به قول دکتر داوری هر کس سؤال فلسفی داشته باشد فیلسوف است چه رسد به جوابش. اما استاد جعفری از کسانی بود که هم سؤال فلسفی داشت و هم جواب فلسفی حالا اینکه آن جوابها مقبول ما نیست این مطلب دیگری است و خدشه‌ای به مقام ایشان وارد نمی‌کند. این بسیار طبیعی است که همه حرفهای ایشان مقبول هم نباشند اگر مقبول باشند که ما هم دچار آن گرفتاری می‌شویم که می‌گوییم آقای جعفری از آن فرار کرده بود یعنی گرفتاری در مقام تفکر از «استقلال نداشتن».

**سروش اندیشه:** جناب آقای صدوقی سها لطفاً اگر امکان داشته باشد مقایسه‌ای هم بین نحوه هستی‌شناسی و انسان‌شناسی ایشان با برخی از گذشتگان و معاصرین، بفرمایید.

**صدوقی سها:** من خیلی خوشحالم که شما پیش از این به این نکته اشاره کردید. به نظر بنده هم مهمترین موضوع و خط سیر فکری ایشان، همان «انسان‌شناسی» است و این مطلب در همان کتابی هم که اشاره کردید مشخص است ولی هستی‌شناسی را نمی‌دانم. چون ایشان این کلمه را زیاد تکرار می‌کردند و حتی وقتی از زندگی علمی خودشان، صحبت می‌کردند می‌گفتند علاقه شدیدی به هستی‌شناسی داشتند اما من در این مورد نمی‌توانم اظهار نظر کنم ولی در باب انسان‌شناسی، انصافاً باید اعتراف کرد که ایشان واقعاً یک انسان‌شناس بودند و واقعاً از مشاهیر این قلمرو محسوب می‌شدند این را بدون تعارف و مجامله عرض می‌کنم.

**سروش اندیشه:** به نظر می‌رسد ایشان هستی‌شناسی صرف هم نمی‌کردند یعنی هستی‌شناسی ایشان، در نهایت در خدمت انسان‌شناسی است و از این جهت بی‌شبهت به سقراط حکیم نیستند. یعنی همانطور که در فلسفه سقراط انسان‌شناسی موضوعیت و



محوریت دارد و اگر هر بحث هستی‌شناسی شود در نهایت در خدمت بحث انسان‌شناسی است. مرحوم استاد جعفری هم افکار هستی‌شناسی‌شان در نهایت در خدمت انسان‌شناسی است اگر فی‌المثل در مثنوی بحث «موج» را مطرح می‌کنند، بحث زمان را مطرح می‌کنند، بحث عشق را مطرح می‌کنند، عشق و موجی که در سراسر هستی سریان و جریان دارد نهایتاً این بحث در ارتباط با انسان نیز مطرح می‌شود و در خدمت این بحث انسان‌شناسی قرار می‌گیرد. نکته دیگری که راجع به تفکر ایشان قابل طرح است، این است که بر مبنای همان نکته‌ای که دوستان هم به آن اذعان دارند. یعنی مستقل بودن ایشان در تفکر، وقتی که ایشان به مباحث رایج می‌پردازند مثلاً وارد حوزه زیبایی‌شناسی و هنر می‌شوند یا وارد مباحث حقوق بشر می‌شوند یا وارد مباحث فلسفه علم می‌شوند یا وارد مباحث فلسفه دین می‌شوند یا وارد مسائل عرفان می‌شوند، طرح ایشان از مباحث، غیر از مباحث رایجی است که در آن زمینه‌ها بطور معمول انجام می‌شود و البته علت تازگی نگاه ایشان در مسائل رایج، فراتر از آن است که صرفاً بر اساس استقلال فکری ایشان، توجیه و تبیین شود. به هر تقدیر نگاه ایشان حتی در مباحث جدید از قبیل نگاه‌های رایج در آن موضوع نیست فی‌المثل تقسیم‌بندی ایشان در فلسفه دین در باب فلسفه فقه و اینکه در زمان حاضر فقه ما باید به چه ابواب جدیدی تقسیم شود و بپردازد بسیار جالب توجه است یا نگاه ایشان در باب عرفان و تقسیم عرفان به مثبت و منفی و تحلیلی که از عرفان اسلامی در آن رساله مختصر در باب عرفان اسلامی دارند واقعاً یک عرفان روزآمد شده و ناظر به زندگی جمعی و عینی انسانها است، به دور از یک عرفان منزوی و گوشه‌نشین.

صدوقی‌سها: من قبل از اینکه سخنی در باب نگاه ایشان به عرفان اسلامی داشته باشم خاطره‌ای را نقل می‌کنم و آن مربوط به زمان جنگ تحمیلی است. در آن دوران یک بار در مسافرتی که به بابل سفر کرده بودم و من هم همراه ایشان بودم یک روزی آقای آمدند به آنجایی که ایشان سکونت داشتند و صحبتی کردند و رفتند، الان به طور دقیق یادم نیست، عصر همان روز یا فردای آن روز آقای جعفری به من گفتند من دارم می‌روم بابل، به نزد همان آقای که آمده بودند، چون من یک مطلبی را به ایشان گفته‌ام که الان فکر می‌کنم اشتباه کرده‌ام، می‌خواهم بروم و بگویم که اشتباه گفتم. و به همین دلیل ایشان از بابل رفتند تا بگویند من اشتباه گفتم. چون این روحیه در ایشان بود من به خودم اجازه می‌دهم که انتقاد کنم و احقاق حقی بکنم و آن این است که تقسیم عرفان به مثبت و منفی از تقسیم‌بندی‌های استاد جعفری نیست و برخلاف عقیده دکتر یثربی که تصور می‌کنند آقای جعفری اولین بار این تقسیم‌بندی را کردند بنده می‌خواهم بگویم که در یکی از نوشته‌های مرحوم دکتر فردید - که البته از ایشان مطلب خیلی کم چاپ شده است - در یک مقاله‌ای که تقریباً به ۲۵ سال پیش برمی‌گردد به چشم خود دیدم که این تقسیم‌بندی عرفان مثبت و منفی را ایشان به کار برده بودند. حالا اعم از اینکه این

تقسیم‌بندی از ایشان باشد یا نباشد من یک اشکال ماهوی به این تقسیم‌بندی دارم و آن این است که اساساً عرفان قابل تقسیم به مثبت و منفی نیست همانطور که خیر را نمی‌شود به خیر منفی و خیر مثبت تقسیم کرد.

یثربی: من به جانبداری از تقسیم‌بندی مرحوم استاد جعفری، این مطلب را توضیح می‌دهم. یکی از مشکلات مکتب‌های معنوی این است که حوزه ادعا است یعنی شما می‌گویید که مثلاً من دیشب خدا را ملاقات کردم و خدا شخصاً به من این مطلب را گفت که تو بیا مدتی به جای من خدایی کن ولی من قبول نکردم!! یعنی می‌خواهم بگویم خیلی راحت در این قلمرو قلب و فریب‌کاری اتفاق می‌افتد. در همین جامعه فعلی ما چه بسیار هستند مقلدان ریاضت‌نکشیده که ادعاهای گزاف دارند. خود اهل سلوک در آثارشان از چنین افرادی به نام «جَهله» یاد کرده‌اند. در چنین حالتی اگر بخواهیم بر اساس آثار خارجی عرفان و عارفان راستین و دروغین به تعریف عرفان پردازیم چاره‌ای نداریم جز اینکه عرفان را به مثبت و منفی تقسیم کنیم و این کاری است که استاد جعفری کردند. بنابراین یک زمان است که شما به عرفان و عارفان به طور ایده‌آل نگاه می‌کنید در آن عرفان، جای نقص و کاستی نیست اما یک زمان است که شما عرفان و عارفان را فارغ از آن وضعیت ایده‌آل در ظرف تحقق خارجی اش و در جهان خارجی، مورد بررسی قرار می‌دهید در چنین وضعیتی قطعاً چاره‌ای ندارید جز اینکه عرفان را به مثبت و منفی تقسیم کنید تا بتوانید آن گروه واقعی و صادق در عرفان را از آن گروه دروغین و فریبکار و پرمدعا و غیر واقعی تفکیک کنید. بنابراین من به سهم خودم به استاد حق می‌دهم که عرفان را به مثبت و منفی تقسیم کند.

صدوقی‌سها: آقای دکتر یثربی رابطه مرحوم جعفری با محی‌الدین عربی چطور بود؟

یثربی: من نمی‌دانم، در این باره نه چیزی شنیدم و نه در کتابی از ایشان چیزی دیدم.

صدوقی‌سها: اجازه می‌خواهم مطلبی را عرض کنم که البته جنبه نقادی دارد. مرحوم جعفری مکرر این مطلب را می‌فرمودند و شاید در یک جایی هم دیدم که نوشته‌اند، در مدرسه سپهسالار قدیم - مدرسه مطهری فعلی - کنار حوض آقای میرزامهدی آشتیانی - که یکی از اساتید ایشان در فلسفه اسلامی بودند - به عصای خودشان تکیه کرده بودند و آقای جعفری از ایشان می‌پرسد این وحدت وجودی که شما می‌گویید و دیگران می‌گویند - و یک رباعی هم نقل کردند - اگر واقعاً وحدت است به آن معنا که می‌گویید پس مسئله عاشق و معشوق و ثنویت چه می‌شود؟ آقای آشتیانی فرمودند اینها ذوقی است. آقای جعفری تلقی اش از کلمه «ذوقی» این بود که همان ذوق ادبی است. مثل اینکه می‌گوییم ذوق ادبی من اینجوری درک می‌کند. و در حالی که بنده هیچ تردیدی ندارم که مراد از آن کلمه ذوق که آقای میرزامهدی آشتیانی فرمودند ذوق ادبی نیست بلکه دقیقاً ذوق عرفانی است. حتی مرحوم دکتر حائری هم متأسفانه در آثارشان وقتی از هانری کربن صحبت



می‌کردند از ذوق به همان معنای ذوق ادبی یاد می‌کردند در حالی که این ذوق همان ذوق عرفانی است و انتقاداتی که به محی‌الدین می‌کردند گمان می‌کنم از حیث اختلاف اصطلاح بود. یثربی: اجازه بدهید با توجه به نگاه ایشان در آثارشان به موضوع عرفان و صحبت‌هایی که از حضورشان استفاده کردم این طور از دیدگاه استاد جعفری یاد کنم که ایشان، عقلانیت و شریعت را جدی‌تر از آن‌های دیگر می‌گرفت و به نظر من این یک نقطه مثبتی در زندگی ایشان بود.

سروش اندیشه: یعنی نسبت به امثال محی‌الدین، عقلانیت و شریعت را جدی‌تر می‌گرفت. یثربی: بله و کلاً مرحوم علامه طباطبایی هم این طور بود. اگرچه مرحوم طباطبایی در عمل و احوال شخصی خودش به این حوزه حالات روحی و کشفی و شهودی توجه جدی می‌کرد ولی حساب را خلط نمی‌کرد. مرحوم مطهری هم تا حدودی همین طور بود خودش آدم متشرعی بود ولی در بحثها مطالب و مبانی را خلط نمی‌کرد. من این نقل قول شما را از استاد جعفری نه جایی دیده‌ام و نه شنیده‌ام ولی خودم این تعبیر را در رابطه با سیاست به کار برده‌ام که سیاست ما ادبی است یعنی شاعرانه است. آزادی را مطرح می‌کنیم و مثلاً می‌گوییم ای کبوتر آزادی که به پرواز درآمده‌ای. اما این مضمون سیاست، علمی نیست. سیاست علمی، به مبانی توجه می‌کند مثلاً به حدود آزادی توجه می‌کند و راجع به آن حدود بحث می‌کند. در حوزه عرفان هم ما نباید با ذوق ادبی سخن بگوییم و اگر واقعاً به چیزی رسیده‌اید گوارایتان باد ولی عرفان را با ذوق ادبی نباید خلط کرد.

سروش اندیشه: من موافقم که استاد جعفری به لحاظ تکیه‌ای که بر روی عقل داشتند با محی‌الدین اختلاف داشتند یعنی محی‌الدین بر چنین عقلانیتی که استاد تکیه داشت، تکیه نداشت اگرچه هر دو به گمان بنده از لحاظ شدت تأکید - و نه مضمون تأکید - هر دو بر روی شریعت تکیه و تأکید داشتند اما واقعاً آیا در نگاه ابن عربی عقلانیت از دین و شریعت قابل تفکیک است؟! *پرونده علوم انسانی و مطالعات تربیتی*

صدوقی‌سها: عرض کنم که محی‌الدین در یکی از فص‌های فصوص‌الحکم می‌گوید و اعقل الناس هو الرسل علیهم السلام یعنی عاقل‌ترین مردم همان رسولان و پیامبران الهی هستند. اگر با یک دید خاص نگاه کنیم خیلی از ضوابط شایع بر این مبنا به هم می‌ریزد دیگر تعارضی بین عقل و عشق نمی‌ماند. من گمان می‌کنم اشکال ما از اینجا است که اشتباه مصداقی می‌کنیم و می‌گوییم فلسفه عقلانی با عشق عرفانی یکجا جمع نمی‌شود و این سخن در کلیت درست است ولی آیا فلسفه ما عقلانی است؟ متأسفانه فلسفه ما عناصر خطابی، فراوان دارد. آیا آقای دکتر اینطور نیست. یثربی: بله همینطور است.

صدوقی‌سها: مرحوم استاد جعفری این تعبیر را بیان می‌کرد و بسیار هم این بیان زیبا بود که

می‌گفت، کدام عارف می‌گوید  $۲ + ۲ = ۵$  می‌شود. من فکر می‌کنم ما سخن عرفا را در باب عقل درست نفهمیده‌ایم. این جنونی که عرفا می‌گویند جنون بعد از عقل است ولی ما با جنون قبل از عقل اشتباه می‌کنیم. بلکه یکی از مبانی عرفان، جنون الهی است ولی آن جنونی که عقل آفرین است نه تنها عقلانی است بلکه عقل آفرین است این عقل را هیچ کس منکر نیست اما ساحتی بالاتر هم وجود دارد. همان طور که حس قبول نمی‌کند بالاتر از عقل وجود داشته باشد عقل هم قبول نمی‌کند بالاتر از آن، جنونی و عشقی وجود داشته باشد. گمان می‌کنم در مفاهیم ثنویتی وجود ندارد. عقل عین عشق و عشق عین عقل است منتها ما در مقام مصداق خلط می‌کنیم.

یثربی: استاد حسن زاده‌آملی در بحثهایشان و از جمله در کتابی، مطرح کرده‌اند که عرفان و قرآن و برهان از هم جدایی ندارند و یکی هستند و به گمان بنده در این کتاب به اصلی‌ترین چیزی که نپرداخته‌اند همین مسئله یگانگی اینها است. و در یک قالب خطابی، این بحث را مطرح کرده‌اند. من در جلسه‌ای در محضر اساتید در قم همین بحث را مطرح کردم و خلاصه سخنم این است که اشتباه و اشکال آقای حسن زاده‌آملی در یک «اگر» است. بلکه اگر عرفان به حقیقت برسد و اگر فلسفه به حقیقت برسد و اگر دین، تحریف‌شده نباشد. عرفان و برهان و دین یکی هستند. اما مگر این «اگر» کم چیزی است. از قول حضرت امام (ره) نقل می‌کنند که می‌گفتند اگر این روایت مثلاً این طور باشد یا اگر دلالت روایت این طور باشد نتیجه حرف شما اینطور می‌شود. امام می‌فرمودند بلکه اگر بخواهیم به «اگر» تکیه کنیم من با یک «اگر» از حضرت یوسف زیباتر می‌شدم. اگر صورت من چنین بود و اگر شمایل من چنان بود و... ولی «اگر» حرف کمی نیست. به عقیده بنده آقای حسن زاده هم بر مبنای تکیه بر اگر سخن گفته‌اند. اگر عرفان به حقیقت برسد اگر وحی، حقیقی باشد اگر عقل کامل و بی نقص باشد. اینها اختلافی با هم ندارند. ولی چه قدر این اگرها در خارج تحقق یافته است؟!

سروش اندیشه: در انتهای بحث می‌خواستم پرسشی را طرح کنم و می‌همانان محترم با پاسخ خودشان بحث را به پایان ببرند. پرسش این است که اگر تحلیلی از دیدگاه استاد یا خاطره‌ای از ایشان در مورد مواجهه عالمان دینی با روشنفکران دینی در قبل از انقلاب یا بعد از انقلاب دارید، بیان بفرمایید. و همچنین اگر بخواهیم شخصیت استاد را به لحاظ مصداق یک عالم دینی بودن تحلیل کنیم چه می‌توانیم بگوییم.

صدوقی‌سها: اگر بخواهم مطلب خودم را خلاصه بیان کنم می‌گویم، ایشان یک مسلمان مؤمن متفکر بودند. بسیاری از مسلمین متأسفانه اسلامشان مخدوش است و بسیاری از مؤمنین، ایمانشان تقلیدی است ولی استاد مسلمانی بود، مؤمن و مؤمنی بود محقق و متفکر فکر می‌کنم این بیان کافی است.

سروش اندیشه: ارتباط ایشان با قشر دانشگاهی چطور بود؟



صدوقی‌سها: ایشان کاملاً با قشر دانشگاهی مرتبط بودند و خود آقایان دانشگاهی شاهد این مطلب هستند ولی تفکر همان تفکر سنتی عالمانه بود. سروش اندیشه: یعنی مبانی ایشان همان مبانی سنتی بود ولی کاملاً آشنا با تفکر جدید نیز بودند.

صدوقی‌سها: بله شدیداً متعهد به مبانی سنتی البته با حفظ ضوابط خاص خودشان. سروش اندیشه: یعنی مبانی تفکر سنتی ایشان مانع ورود به فضای تفکر جدید نبود؟ صدوقی‌سها: من گمان می‌کنم تفکر با سنت و مدرنیته جور در نمی‌آید. تفکر تفکر است سنتی و مدرن ندارد، قدیم و جدید ندارد. ایشان یک عالم مؤمن متعهد بود با ضوابط خاص خودش.

سروش اندیشه: مراد من از سنت و مدرن یک نگاه زمانی به سنت و مدرنیته نیست. هم سنت و هم مدرنیته دارای فضای خاص خودشان هستند به قول تعابیر جدید، سنت دارای پارادایمها و الگوهای خاص خودش است و مدرنیته نیز دارای پارادایمها و ضوابط و مبانی خاص خودش است. من مایل هستم بیشتر تعبیر «فضا» را بکار ببرم. فی‌المثل فضای تنفس فکری ملاحظه را با فضای تنفس فکری ارسطو فرق دارد گاهی اوقات خود این فضاها یا عوامل دیگر مانع از این می‌شود که یک عالم یا یک متفکر بتواند از فضای تنفس فکری خودش خارج شود و به فضای دیگری وارد شود. کم نیستند - حتی در میان عالمان و روشنفکران - که این توفیق را نمی‌یابند که به فضای دیگران پنجره بزنند. پرسش من در مورد فضای سنت و مدرن تفکر استاد بر این مبنایی بود که توضیح دادم.

صدوقی‌سها: کاملاً درست است. بله ایشان در عین حال که فضای فکری سنتی داشتند و کاملاً متعهد به مبنای سنتی فکری اسلامی و دینی بودند به بیرون از فضای خودشان پنجره داشتند و توانسته بودند در فضای فکری جدید هم تنفس کنند.

یشربی: مرحوم استاد جعفری عالمی بود با نگرشی باز و تحمل‌پذیر اما کاملاً پایبند تفکر و میراث فکری گذشتگان در حوزه تفکر اسلامی اما در عین حال نقدهای جدی هم داشت هم در عرفان هم در فلسفه و هم در مباحث قرآنی. اما از اظهارات استاد جعفری من استنباطم این است که با این روشنفکری شعاری موجود در جامعه ما میانه خوبی نداشت و شدیداً منتقد هم بود. اما در عین حال آدمی هم نبود که به زحمات فکری روشنفکران توجه نداشته باشد. مثلاً با مرحوم شریعتی بد نبود گرچه قطعاً به دیدگاههای شریعتی نقد جدی داشت به گمان من روشنفکران ما چه در قبل و چه در بعد از انقلاب مبنا نداشتند که این مطلب را در کتابم توضیح داده‌ام اما مرحوم استاد جعفری قطعاً از روشنفکران ها چیزی یاد نمی‌گرفت ممکن است ما از هیوم چیزی یاد بگیریم و حالا آنرا قبول یا رد کنیم اما از کسروی چیزی یاد نمی‌گیریم. یک خاطره‌ای از استاد الان به ذهنم رسید که مایلم نقل کنم. ایشان برای سخنرانی به دانشگاه تبریز تشریف آورده بودند در

پایان سخنرانی اش خطاب به حاضرین گفت: آقایان من طلبه عمامه‌ام را برمی‌دارم و دست به دعا برمی‌دارم و دعا می‌کنم و شما هم آمین بگویید: خدایا به جامعه ماده داروین عطا بفرما - چون خود استاد با داروین بسیار ضدیت داشت - اما این را می‌گفت و دعا می‌کرد. برای اینکه معتقد بود حتی داروین هم به عنوان یک طبیعت‌شناس تلاشگر، نظری را ابراز می‌کند که باعث می‌شود یک علمیت قوی و یک تفکر قوی برای نقد و بررسی افکار او وارد میدان تفکر شود. خلاصه به عقیده من استاد جعفری روشنفکران داخلی خودمان را چندان جدی نمی‌گرفت چون می‌دید اینها مبنای جدی برای تفکر ندارند. حتی یکبار به یاد دارم که در یک جلسه خصوصی می‌گفتند، روشنفکران جامعه ما به سوت‌زنهای میدان فوتبال می‌مانند که غربی‌ها یک تفکری یا اندیشه‌ای را عرضه می‌کنند و اینها - یعنی روشنفکران داخلی ما - برای آن سوت و کف می‌زنند و همان تفکرات را اینجا تبلیغ می‌کنند و به همین خاطر آرزو داشتند این طور نباشد یعنی ما هم داروین داشته باشیم که خودش فکر و تحقیق می‌کند ولو آنکه ما سخنش را در نهایت نقد کنیم و قبول نکنیم.

صدوقی‌سها: من در خاتمه بحث مایل هستم با این خاطره بحث را به پایان ببریم که دلالت دارد استاد جعفری در همه احوال دارای مبنای فکری و اهل تفکر و اجتهاد و استقلال در اندیشه بود. می‌فرمودند در جلسه‌ای - نمی‌دانم چه مراسمی بود ایشان گفتند ولی من الان به خاطر ندارم - جناب آقای خاتمی در دوره ریاست جمهوری‌شان حضور داشتند و ایشان کنار بنده نشسته بودند. بخشی از مراسم اجراء شده بود و قرار بود در قسمت بعد یک برنامه موسیقی هم اجراء شود که من بلند شدم تا آن مجلس را ترک کنم. آقای خاتمی گفتند، هنوز یک برنامه موسیقی هم هست و تشریف داشته باشید. من گفتم هنوز مبنای فقهی‌ام در موسیقی روشن نیست بنابراین نمی‌توانم بنشینم.

سروش اندیشه: واقعاً سراسر سیره علمی و عملی مرحوم استاد جعفری عبرت‌آموز و هدایت‌بخش است. امیدواریم خداوند رحیم او را با اولیاء و انبیاء الهی هم‌نشین و محشور بدارد. از اساتید محترم نیز که در این گفتگو شرکت کردند سپاسگزارم.